



## پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و سی و پنجم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۰ گنج حضور، بخش ششم

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۴

بر قرین خویش مَفْزَا در صِفَت

کَانَ فِرَاقِ اَرَدِ یَقِینِ در عَاقِبَت

ای انسان، در صفتِ گفت‌وگو و حرف زدن با من ذهنی، بر قرین اصلی خود که خداوند است، پیشی نگیر و به او مجالِ سخن گفتن بده. یعنی با فضاگشایی و مرکز عدم ذهنیت را خاموش کن تا زندگی یا خرد کل از طریق تو سخن بگوید. در غیر این صورت، بدون شک اتصال تو با خداوند قطع خواهد شد.

نکته: ما باید هر روز این بیت را بخوانیم و از خودمان سؤال کنیم، آیا من تندتند فکر می‌کنم؟ آیا در برابر چالش‌های زندگی، منقبض شده و در فکرهایم گم می‌شوم؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۱

تَنِ بِاَسَرِ نَدَانَدِ سَرِّ کُنِّ را

تَنِ بِي سَرِّ شِنَاسَدِ کَافِ و نونِ را

\*کاف و نون: کُن، اشاره به آیه ۸۲، سوره یس (۳۶)

«تَنِ بِاَسَرِ» یا من ذهنی سَرِّ خودش را در کنار سَرِّ خدا قرار داده و تنها به قضاوت و تدبیر خود اهمیت می‌دهد نه تدبیر عقل کل، بنابراین سَرِّ قضاوت خدا و قانون «کُن فِکَانَ» او را که می‌گوید «بشو و می‌شود» نمی‌شناسد. اما «تَنِ بِي سَرِّ» که با فضاگشایی سَرِّ من ذهنی را انداخته، به کاف و نون که همان قانون «کُن فِکَانَ» است آگاه شده و می‌داند همه چیز دست



خداست و خودش چیزی نمی‌داند، پس مدام در حال تسلیم و پذیرش اتفاق این لحظه بدون قضاوت و بدون قیدوشرط است.

قرآن کریم، سوره یس (۳۶)، آیه ۸۲

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.»

«چون بخواهد چیزی را بیافریند، فرمانش این است که می‌گوید: موجود شو، پس موجود می‌شود.»

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۱

یکی لحظه بنه سر ای برادر

چه باشد از برای آزمون را؟

[مولانا به انسان دارای من‌ذهنی می‌گوید] ای برادر، لحظه‌ای این سر من‌ذهنی را با تسلیم کنار بگذار و از آن استفاده نکن. چه می‌شود برای امتحان هم که شده ذهن را خاموش کنی و مثل همیشه روی عقل من‌ذهنی بلند نشوی؟ چه می‌شود پندار کمال را رها کنی و عقل فضای گشوده‌شده را به کار ببری؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۴

خاصه تقلیدِ چنین بی‌حاصلان

خشمِ ابراهیم با بر آفلان

خشمِ ابراهیم با بر آفلان: خشمِ ابراهیم بر چیزهای آفل و گذرا باد.

[لعنت بسیار باد بر تقلید کورکورانه،] به‌خصوص تقلید از من‌های ذهنی بی‌حاصل که مرکزشان



از چیزهای آفل است و با هر باد همانیدگی به این سو و آن سو می‌روند و تقلید می‌کنند. [بر این گروه خشم بگیر،] مانند خشم ابراهیم بر چیزهای آفل که همه را «لا» کرد و حاضر نشد آن‌ها را در مرکزش بگذارد.

نکته: ابیات مولانا و درس‌های گنج حضور می‌تواند ما را تبدیل کرده و زندگی ما را درست کند. پس ما باید این ابیات را بخوانیم تا خودمان را تغییر دهیم، روی خودمان متمرکز شویم و با دیگران و نوع زندگی آن‌ها کاری نداشته باشیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱-۵۶۴

خاصه تقلیدِ چنین بی‌حاصلان

کآبرو را ریختند از بهر نان

[لعنت بسیار باد بر تقلید کورکورانه،] به‌خصوص تقلید از من‌های ذهنی بی‌حاصل که هم درون و هم بیرونشان خراب است و آبروی زندگی و خداوند را به‌خاطر چیز آفلی که ذهنشان نشان می‌دهد و آن را در مرکزشان گذاشته‌اند، ریخته‌اند. به‌عبارتی من‌های ذهنی، پندارِ کمال و ناموس خود را به آبروی اصلی که زنده شدن به خداوند است ترجیح می‌دهند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۱۸

دل نکه دارید ای بی‌حاصلان

در حضورِ حضرتِ صاحب‌دلان

ای من‌های ذهنی خالی از عشق و حس وحدت با زندگی که با جدی گرفتن آن‌چه ذهن نشان می‌دهد حاصلی جز ایجاد درد و غم ندارید، در حضور خداوند و انسان‌های زنده به عشقی چون مولانا مرکز خود را عدم نکه دارید و مواظب دل و مرکز خود باشید که با اجسام همانیده نشود.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۳۹

جهدِ بی توفیق خود کس را مباد

در جهان، واللهُ أعلمُ بالسَّداد

\*سَداد: راستی و درستی

الهی که در این جهان کسی گرفتار تلاش بیهوده، کار بدون مزد و کوشش بدون موفقیت نشود. خداوند به راستی و درستی داناتر است و ما با من ذهنی آگاه نیستیم. [هر فکر و عملی که براساسِ عقلِ من‌ذهنی و مرکز همانیده انجام شود، جهدِ بی توفیق است و نتیجه نمی‌دهد.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۴۰

جهدِ فرعونی، چو بی توفیق بود

هرچه او می‌دوخت، آن تَفْتِیق بود

از آن جا که جهدِ فرعونی یعنی تلاش با عقل من‌ذهنی، امری بی توفیق و بی حاصل است و هر کاری کند ایجاد درد خواهد کرد، پس هرچه را انسانِ همانیده با سبب‌سازی ذهنش بدوزد، درنهایت توسط «قضا و کُنْ فکان» شکافته و تباه می‌شود و از بین می‌رود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۷

گر نخواهی نُکس، پیش این طبیب

بر زمین زن زرّ و سرّ را ای لیبیب



\*نُکس: عود کردن بیماری

\*لَبیب: خردمند، عاقل

ای انسانِ خردمند، اگر نمی‌خواهی دوباره دچار بیماریِ من‌ذهنی شوی، هرچیزی را که با آن همانیده هستی شناسایی کن، سر و عقل من‌ذهنی‌ات را رها کن، و آن‌ها را در برابر طیبِ زندگی بر زمین بزن.

نکته ۱: حتی یک همانیدگی نیز نباید در مرکز ما باقی بماند. ما باید به این درک برسیم که همانیدگی‌ها مانند خس بی‌ارزش هستند و نباید دل ما شوند.

نکته ۲: ما باید توجه کنیم قرین شدن با انسان‌هایی که من‌ذهنی و درد دارند، یا حتی کتاب‌ها و برنامه‌های تلویزیونی می‌توانند بیماری من‌ذهنی را برگردانند، و دوباره توجه ما را به چیزهای بیرونی جلب کرده، در مرکز ما قرار بگیرند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۴۵

عقلِ جزوی، گاه چیره، گه نگون

عقلِ کلی، ایمن از ریب‌المنون

\*ریب‌المنون: حوادثِ ناگوار روزگار

کسی که با عقل من‌ذهنی فکر و عمل کند، گاه در این جهان پیروز و گاه سرنگون و بدبخت می‌شود و هیچ‌وقت از حوادث ناگواری که زندگی با «قضا و کُن فکان» به وجود می‌آورد تا او را به خودش زنده کند، در امان نیست. ولی اگر همان شخص فضاگشایی کرده و برحسبِ خرد فضای گشوده‌شده یعنی عقل کل فکر و عمل کند، از «ریب‌المنون» یعنی حوادث ناگوار در امان خواهد بود.



نکته: این مهم است که بدانیم خداوند به ما اجازه نمی‌دهد عقل جزوی را نگه داشته و نگذاریم عقل کلی زندگی مان را اداره کند. پس باید هرچه زودتر تسلیم شده، با خرد فضای گشوده‌شده فکر و عمل کنیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۲

اگر چرخ وجود من از این گردش فروماند

بگرداند مرا آن کس که گردون را بگرداند

اگر [آن قدر هشیار باشم که جسم‌ها را به مرکزم نیاورده، برحسب جسم‌ها نبینم و] چرخ وجود من یعنی جهان درون و بیرونم به وسیله عقل و سبب‌سازی من ذهنی به گردش درنیاید، آن خدایی که تمام کائنات را اداره می‌کند مرا نیز اداره می‌کند.

[به عبارتی من با فضاگشایی اجازه می‌دهم که خداوند از طریق من فکر و عمل کرده و برکاتش را در جهان پخش نماید].

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۶

پس سلیمان آندرونه راست کرد

دل بر آن شهوت که بودش، کرد سرد

[تاج شاهی حضرت سلیمان به دلیل کج وزیدن باد، کج می‌شد. سلیمان تاج را با دستش درست می‌کرد، اما دوباره کج می‌شد. او هرچه سعی می‌کرد نمی‌توانست آن را درست کند؛ این تمثیل است. درواقع حضرت سلیمان پی‌برد که نیروی زندگی مطابق خرد الهی به او نمی‌وزد و او نمی‌تواند اداره امورش را به دست گیرد. پس متوجه شد که با یک چیز همانیده است.] بنابراین همان لحظه با فضاگشایی مرکزش را درست کرد و دلش را نسبت به میل و شهوت آن همانیدگی سرد کرد.



نکته: اگر ما متوجه شدیم باد زندگی بر ما کج می‌وزد و تاج شاهی مان کج شده‌است، یعنی بر امور زندگی مان تسلط نداریم، گرفتار مسائل و «رَبِّبُ الْمُنُون» می‌شویم، بی‌اختیار فکر می‌کنیم، کارافزایی کرده و درد ایجاد می‌کنیم، باید بدانیم که در مرکزمان شهوت و میل به زیاد کردن همانیدگی‌ها وجود دارد و ذهن بر ما مسلط شده‌است. بنابراین ما نیز باید مانند حضرت سلیمان دلمان را نسبت به همانیدگی‌ها سرد کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۶۲

ز آن جِرایِ روحِ چون نُقصانِ شود

جانّش از نُقصانِ آن لرزانِ شود

\*نُقصان: کمی، کاستی، زیان

[انسانِ فضاگشایی که آبِ زندگی را از فضای گشوده‌شده دریافت می‌کند و کارها بر وفق مرادش است،] چنانچه فضا بسته شود و سهمیه زندگی‌اش که به صورت عشق، خلاقیت و عقل از فضای گشوده‌شده می‌آید کم گردد، جان هشیاری‌اش شروع به لرزیدن می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۶۳

پس بداند که خطایی رفته است

که سَمَن زارِ رضا آشفته است

\*سَمَن زار: باغِ یاسمن و جای انبوه از درختِ یاسمن، آن جا که سَمَن روید.

پس بدین ترتیب انسان متوجه می‌شود که حتماً خطایی از او سرزده است، یعنی یک چیز ذهنی را به مرکزش آورده و برحسب عقل من ذهنی فکر و عمل کرده، که موجب آشفته‌گی بوستانِ رضا شده‌است.





نکته: ما نباید از اتفاقات گله و شکایت کنیم و بگوییم خداوند در به وجود آوردن این‌ها اشتباه کرده و برخلاف پیش‌بینی و سبب‌سازی ذهن ما عمل کرده‌است، بلکه باید بدانیم این ما هستیم که اشتباه کرده و یک چیز ذهنی را به مرکزمان آورده‌ایم. بنابراین باید برگردیم و اشتباه خود را اصلاح کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۳

کژ روی، جَفَّ الْقَلَمُ کژ آیدت

راستی آری، سعادت زایدت

اگر فضا را ببندی و با هشیاری جسمی، دیدن برحسب چیزهایی که ذهنت نشان می‌دهد، فکر و عمل کنی، در این صورت قلم خداوند برای تو کج می‌نویسد و حوادث ناگواری را تجربه خواهی کرد. اما اگر فضا را باز کنی، با مرکز عدم و خرد فضای گشوده‌شده پیش بروی، در این حالت سعادت و خوشبختی به تو رو آورده و غرق شادی بی‌سبب و طرب الهی خواهی شد.

نکته: مهم است که بدانیم این لحظه مرکزمان از جنس جسم و درد است یا از جنس عدم و فضای گشوده‌شده. چراکه ما انعکاس مرکز خود را از هر جنسی که باشد در بیرون به صورت درد یا سعادت تجربه می‌کنیم.

حدیث

«جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا أَنْتَ لَاقٍ.»

«خشک شد قلم به آن چه سزاوار بودی.»

«جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا هُوَ كَائِنٌ.»

«خشک شد قلم به آن چه بودنی است.»



[ خداوند وضعیت درون و بیرون ما را به نسبت فضاگشایی و هشیاری حضورمان، به آن چیزی که شایسته هستیم، می نویسد.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۷۷

جز که تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟

در کف شیرِ نرِ خون خواره‌ای

انسان در مقابلِ خداوندی که همچون شیرِ نرِ خون خواره از طریق «قضا و کُنْ فِکَان» قوانین خود را اجرا می‌کند و همانیدگی‌ها را شکار می‌کند، تا با عدم کردن مرکزش او را به بی‌نهایت و ابدیت خودش زنده کند، چه چاره‌ای جز فضاگشایی و رضایت درونی دارد؟

نکته: «رضا» یعنی با وجود این که ذهن از اتفاق و وضعیت این لحظه خوشش نمی‌آید، ما فضا را باز کرده، پیغام آن را بگیریم و مطمئن باشیم که این بهترین اتفاق برای ماست.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۶۹

چند چندت گیرم و تو بی‌خبر

در سلاسلِ مانده‌ای پا تا به سر

\*سلاسل: زنجیرها، جمع سلسله

[زندگی خطاب به انسان می‌گوید] چقدر تو را بگیرم و از طریق همانیدگی‌ها به تو درد بدهم، برایت مسئله ایجاد کنم و تو همچنان در خواب ذهن بی‌خبر باشی و دلیل دردهایت را نفهمی؟ دیگر چقدر باید درد بکشی تا بفهمی که نباید با من ذهنی زندگی کنی، نباید اتفاق این لحظه را جدی بگیری و همانیدگی‌ها را در مرکزت قرار دهی؟ ای غافل، تمام وجودت به زنجیر مسائل و دردهای ناشی از همانیدگی‌ها بسته شده، اما تو متوجه نمی‌شوی.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۷۰

زنگِ تُو بر تُوَتِ ای دیگِ سیاه

کرد سیمای درونت را تباه

ای انسان، تو همچون دیگِ سیاهی هستی که همانیدگی‌ها و دردها مثل لایه‌های زنگ بر آینهٔ دلت نشستند و سیمای درونت را تباه کرده‌است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۷۱

بر دلت زنگار بر زنگارها

جمع شد، تا کور شد زاسرارها

دل و جانت را زنگار درد و همانیدگی پوشانده‌است، این لایه‌های مختلف همانیدگی و درد آن قدر روی هم انباشته شده که دیگر به مرکز عدم دسترسی نداری، هیچ سَرّی از غیب و فضای یکتایی به گوش و جان هشیاری‌ات نمی‌رسد و پیغام زندگی را نمی‌شنوی.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۹۷

باد بر تختِ سلیمان رفت کژ

پس سلیمان گفت: بادا، کژ مَغْرَ

باد بر تختِ سلیمان کج وزید. سلیمان به او گفت: ای باد، کج حرکت مکن.

نکته: این‌همه درد و گرفتاری در زندگی ما، نشانهٔ کج وزیدن بادِ زندگی بر ماست.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۹۸

باد هم گفت: ای سلیمان کز مرو

ور روی کز، از کژم خشمین مشو

باد نیز به او گفت: «ای سلیمان، تو کج حرکت مکن. و اگر کج روی کنی و براساس فضا بندی و همانیدگی‌ها پیش روی و با زندگی موازی نباشی، پس نباید از کج وزیدن من خشمگین شوی.»

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۴۵

ندا رسید به جان‌ها که چند می‌پایید؟

به سوی خانه اصلی خویش باز آید

\*پاییدن: درنگ کردن، پایدار ماندن

هر لحظه از طرف خداوند به جان انسان‌ها پیغام می‌رسد که چقدر می‌خواهید در ذهن بمانید و به وسیله من ذهنی و همانیدگی‌ها ببینید؟ به سوی خانه اصلی خود که فضای یکتایی این لحظه است بپایید.

نکته: ندای ایزدی از جنس حرف و سخن نیست که با گوش و چشم حسی بشنویم و ببینیم؛ برای شنیدن ندای خدا باید از جنس عدم و سکوت شویم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۴۵

چو قافِ قربتِ ما زاد و بودِ اصلِ شماس



به کوهِ قاف بپرید خوش، چو عنقا یید

\*قربت: نزدیکی

\*زاد و بود: کنایه از هست و نیست و تمام سرمایه و اسباب

\*کوهِ قاف: نام کوهی در افسانه‌ها که می‌پنداشتند سیمرغ بر فراز آن آشیانه دارد.

\*عنقا: سیمرغ

[مولانا از زبان زندگی می‌گوید] ای انسان، قاف قربت ما نقطه‌ای است که هشیاری با فضاگشایی، از همانیدگی‌ها و دردها آزاد شده و در این لحظه ابدی ساکن گشته‌است. مرکز از همانیدگی‌ها خالی شده و دیگر هیچ چیز نمی‌تواند هشیاری را به خود جذب کند. در این حال ای انسان‌ها، شما به عنقا که نماد خداوند است تبدیل شده‌اید، بنابراین با خوش‌حالی به کوه قاف و فضای یکتایی پرواز کنید.

نکته: پذیرش اتفاق این لحظه نقطه آغاز حرکت به سوی کوه قاف، یکی شدن با خدا و به عنقا تبدیل شدن است. در این حالت ما یک ریشه بی‌نهایت داریم و مانند کوه از هیچ رویدادی تکان نمی‌خوریم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۴۵

ز آب و گلِ چو چُنین کُنده‌ای ست بر پاتان

به جهد کُنده ز پا پاره‌پاره بگشایید

\*کُنده: هیزم، قسمت پایین درخت، قطعه چوبی که برای شکنجه به پای زندانیان می‌بستند.



وقتی از آب هشیاری جسمی و گل همانیدگی‌ها چنین کُنده سنگین من ذهنی بر پای هشیاری تان بسته شده‌است که شما را در زندان ذهن نگه می‌دارد و باعث می‌شود بیشتر در همانیدگی‌ها و دردها فرو روید، باید با کوشش آگاهانه و با تمرکز روی خود، تکه تکه هم‌هویت‌شدگی‌ها را شناسایی کرده و از پای هشیاری تان باز کنید.

نکته: کار شناسایی همانیدگی‌ها به تدریج صورت می‌گیرد. هر لحظه خداوند با قانون قضا اتفاقی را برای شناسایی بخشی از کُنده من ذهنی به وجود می‌آورد و ما با پذیرش بی‌قید و شرط شناسایی می‌کنیم با چه چیزهایی هم‌هویت شده‌ایم و آن‌ها را از پای هشیاری مان باز می‌کنیم و تا آخرین مرحله متعهدانه ادامه می‌دهیم تا هیچ همانیدگی‌ای نماند.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۷۰ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور



به نام خدا و با سلام خدمت جناب مولانا آقای شهبازی و همه دوستان

ابیات برنامه ۹۵۰ گنج حضور (۴)

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۲۱

سرنگون زآن شد، که از سر دور ماند

خویش را سر ساخت و تنها پیش راند

ما سرنگونی های زیادی داریم، در روابط با خانواده و دوستان و همکاران و دیگر انسانها، ما در کار و حرفه و سلامتی و هر چیز تا وقتی با عقل تقلیدی و کاذب عمل کنیم سرنگون می شویم، حال اگر این را متوجه شویم و تسلیم شویم با عقل خرد کل کائنات که اصل خود ما است یکی می شویم و در مسیر زندگی این جهانی با صبر و شکر و عدم واکنش هیجانی و عجولانه، خرد و فکر ناب را دریافت میکنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۷۰

عاقلان، اشکسته اش از اضطرار

عاشقان، اشکسته با صد اختیار

خوشا بحال انسانی که قبل از اینکه صدمات فراوان به خود و دیگران بزند تسلیم شود و بزرگانی مثل مولانا را برای آشنایی با زندگی انتخاب کند و با اختیار خود تسلیم شود، البته خود من با اختیار مولانا را انتخاب نکردم و بعد از صدمات فراوان مجبور به تسلیم شدم و باز هم بابت اینکه الان تسلیم هستم شکر میکنم، چون شاید الان تلف شده بودم و فرصت آشنایی با بزرگانی که به زندگی وصل هستند را از دست داده بودم و طمع شادی بی سبب و آرامش را نمیچشیدم.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۵

شاهدِ تو، سدِّ رُویِ شاهد است

مُرشدِ تو، سدِّ گفَتِ مرشد است

اگر من ذهنی که تقلبی و تقلیدی و کهنه است ما را هدایت و راهنمایی کند مدام نظر بدهد و فلسفه بافی کند و حدس و گمان بزند و تعبیر و تفسیر کند و از سکوت و سکون و پرهیز و صبر دور بمانیم، هدایت و راهنمایی خرد کل را متوجه نمی‌شویم و در بی‌راهه‌های من‌ذهنی تلف می‌شویم، پس قبل از هر فکر و حرف و عمل صبر کنیم و در مرحله اول ناظر جسم و فکر و احوالات باشیم و خود را جدا و شاهد بدانیم تا واکنش سریع و هیجانی نداشته باشیم و هدایت زندگی ما بدست زندگی باشد..

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۹

بر زبان، نامِ حق و، در جان او

گندها از فکر بی‌ایمان او

کسی که هنوز تسلیم نشده و من‌ذهنی و عقل تقلیدی و مقایسه‌گر را تسلیم نکرده، حتی اگر دانش معنوی داشته باشد و عبادات مذهبی داشته باشد باز هم فضا را می‌بندد، در حقیقت باز کردن فضا و وصل به خدا اول از درونی خالی و پاک شروع می‌شود. بعد به بیرون هم سرازیر می‌شود و این یعنی ایمان. اما اگر فقط حرف بزنی و عمل پرهیز و صبر و درد هشیارانه نداشته باشیم یعنی توکل صددرصد و ایمان نداریم و هنوز شهامت کنار گذاشتن مرکز دردمند را نداریم.





مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۸۲۴

قسمتِ خود، خود بُریدی تو ز جهل

قسمتِ خود را فزاید مردِ اهل

انسانی که متوجه اشتباه رفتن و متوجه عقل تقلیدی و تحمیلی و مقایسه‌گر نشده زندگی را با مقایسه و حسادت و تنفر و کم بینی و حس حقارت و حس نقص و شهوت رانی و حرص زدن و انواع اعتیاد و کنترل‌گری و انواع حس مالکیت و چسبیدن به چیزها و دیگران به درد تبدیل می‌کند. اما انسانی که متوجه این عقل و مرکز خراب شده با تسلیم و صبر و درد هشیارانه به زندگی اجازه می‌دهد مرکزش پاک شود و زندگی از درون و بیرون به سکوت و سکون و آرامش و کافی بودن و شکر و رضایت و شادی بی‌سبب تبدیل شود.

با سپاس از همه

علی از تهران



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com